



ریحانه مرادی پور^۱

حسین کلباسی اشتری^۲

خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد

در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی*

چکیده

واحد و کثیر دو مفهوم مهم و اساسی در تفکر الهیاتی به‌شمار می‌آیند که تبیین ارتباط و نسبت میان آنها همواره یکی از دغدغه‌های اساسی متفکران این حوزه بوده است و هر متفکری مبتنی بر نظام فکری خویش به آن پرداخته است. افلوطین به عنوان یک متفکر الهیاتی متأثر از نظام فکری افلاطون مفهوم واحد را به عنوان مفهومی مافوق وجود، توصیف‌ناپذیر، درک‌ناشدنی، بسیط و وحدت محض طرح می‌کند که به واسطه کمال و تعالی مافوق خویش به نحو ضروری از طریق فیضان، آفرینش را ایجاد نموده است. وی این‌گونه، تلاش داشته در عین حفظ استقلال واحد، نسبت کثرات به آن را نیز توجیه کند. علامه طباطبایی که نه تنها با تکیه بر نظام فکری متعالیه، بلکه به واسطه بینش عمیقی که در نتیجه سال‌ها هم‌نشینی با قرآن به آن دست یافته است، با طرح مفهوم احد به عنوان اصلی‌ترین مفهوم در نظام توحیدی، وحدت خداوند را وحدت حقه می‌داند. ایشان البته با طرح مفهوم تجلی و ظهور، نسبت احد با کثرات را نیز تبیین نموده است. نگارندگان جستار پیش‌رو می‌کوشند در عین بررسی اوصاف و ویژگی‌های احد و دلایل اثبات آن در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی، چگونگی حل مسأله ربط واحد و کثیر با توجه به احد و اوصاف احد نزد این دو متفکر را مقایسه و تطبیق نمایند.

واژگان کلیدی: افلوطین، علامه طباطبایی، احد، بسیط، کثرت.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۶

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول) moradipor1399@gmail.com

۲. استاد دانشگاه علامه طباطبایی



مقدمه

افلوپین و علامه طباطبایی با وجود فاصله زمانی فراوان، از جهات مختلفی می‌توان مقایسه و ارزیابی نمود. ربط و نسبت میان واحد و کثیر از جمله وجوه فکری است که می‌توان اندیشه این دو را در قیاس با یکدیگر سنجید.

افلوپین یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان متعلق به سنت فلسفی متأخر یونان (قرن سوم میلادی) است که در بسیاری از وجوه فکری خویش متأثر از افلاطون، ارسطو، افلاطونیان میانه و نوفیثاغوریان می‌باشد. با این حال، شرح افلوپین از اصل نخستین یا خیر و چگونگی ارتباط میان واحد و کثیر در بسیاری جهات، حاصل تجربه ذهنی خودش است. (امیلسون، ۱۹۹۹: ۳۶۴ و ۳۶۵) علامه طباطبایی نیز هر چند یکی از فیلسوفان برجسته صدرایی به شمار می‌آید، در نتیجه تأملات عمیق خویش در آیات قرآن، دیدگاه‌هایی نوین را در حوزه‌های مختلف الهیاتی مطرح نموده است. طرح مسئله ربط واحد و کثیر از جمله نکات برجسته تفکر ایشان است که با تکیه بر احد و صفات احد به تبیین رابطه واحد و کثیر پرداخته‌اند.

نویسنده در جستار حاضر می‌کوشد در عین بررسی اوصاف و ویژگی‌های احد و دلایل اثبات آن در نظام فکری افلوپین و علامه طباطبایی به مقایسه چگونگی حل مسئله ربط واحد و کثیر با توجه به احد و اوصاف احد نزد این دو متفکر بپردازد. برای این مهم پس از تبیین اوصاف و ویژگی‌های احد نزد افلوپین و علامه طباطبایی (ره)، اساسی‌ترین دلایل علامه طباطبایی و افلوپین برای اثبات احد را تبیین نموده‌ایم. در نهایت نیز به تحلیل و مقایسه آراء دو متفکر درباره چگونگی ربط کثرت و وحدت پرداخته‌ایم.

۱. واحد و اوصاف آن در تفکر افلوپین

۱-۱. ماهیت واحد

انیت و ماهیت واحد اساسی‌ترین اصل در فلسفه افلوپین است. او فراتر از عقل، وجود و صورت است و آمیخته با هیچ کثرت، تضاد و تکثری نیست و در عین حال علت واقعی هر تکثری می‌باشد. (استاماتلوس، ۲۰۰۷: ۲۳) افلوپین، واحد را نسبت به وجود، مقدم و متعالی می‌داند. از نظر وی، واحد، وجود نیست، بلکه اصل و سرچشمه وجود و حقیقت هر چیزی است و تنها در پرتو وحدت می‌توانیم درباره چیزی بگوییم که چیست؟ (ژان وال، ۱۳۷۰: ۱۲۷) واحد به طور مطلق متعالی و ورای هر فکر و وجودی است و همچنین توصیف‌ناپذیر و غیرقابل درک



می باشد، چیزی درباره اش نمی توانیم بگوییم و شناختی از آن نداریم. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۵۳۵) افلوپین در کتاب انادها درباره واحد چنین می نویسد: «نه مفهومی از اوست و نه دانشی برای شناختن او هست.» (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۲۶)

واحد آن چیزی است که گفته می شود فراسوی جواهر است. ماهیت، وجود و حیات را نمی توان بر واحد حمل کرد؛ زیرا برتر از همه این امور است. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۵۳۵) افلوپین واحد را همه چیز می داند، در عین حال معتقد است هیچ یک از چیزها نیست؛ زیرا از نظر او چون واحد، اصل و مبدأ همه چیز است، نمی تواند خود آن چیزها باشد. معنای اینکه او همه چیز است، این است که همه چیزها از او هستند و می کوشند به او برسند. (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۱۴) افلوپین نخستین را بسیط می داند که در عین حال پیش از همه چیز است و از همه چیزهایی که پس از اوست، متفاوت می باشد. او برای خودش است و با چیزهایی که پس از او می آیند، آمیخته نیست. از سوی دیگر، واحد، مبدأ و بسیط است، چون چیزهای مرکب نمی توانند مبدأ باشند. بنابراین واحد چون بسیط است، به همین دلیل نخستین می باشد. (همان: ۲۲۶) در نتیجه، واحد افلوپین برتر از هر جودی است که ما از آن تجربه داریم؛ زیرا مفهوم وجود از متعلقات تجربه ما مأخوذ است، در حالی که واحد فراتر از تجربه ما قرار دارد.

۱-۲. اوصاف واحد

اناد به عنوان مهمترین منبع فهم تفکر افلوپینی محلی برای تأمل دقیق درباره اوصاف واحد است و با توجه به آن می توان اوصاف ذیل را درباره واحد بیان نمود.

۱-۲-۱. فوق وجود بودن

مفهوم «تعالی واحد» از جمله نوآوری های نظریه افلوپین است که به واسطه آن، او را غایت، نخستین و پیش از همه موجودات تلقی می کند. (استاماتلوس، ۲۰۰۷: ۲۴)

احد به ضرورت باید بدون شکل باشد و چون بدون شکل است، پس هستی نیست؛ زیرا هستی باید محدود باشد.

بنابراین تنها حرفی که می توانیم درباره آن بگوییم این است که «فراسوی هستی» است. (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۱۱)



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوپین و علامه طباطبایی

۱-۲-۲. نامتناهی بودن

نامتناهی بودن احد یکی از مبانی فلسفی افلوپین به شمار می آید به این معنا که چیزی وجود ندارد که محدودش کند و باید فوق همه نیروها و صور باشد. احد باید بی شکل باشد نه بی شکلی که نیازمند شکل باشد، بلکه بی شکلی که همه اشکال معقول از او می آیند. او می تواند همه چیز را پدید آورد، و هیچ اندازه ای ندارد، بلکه باید لایتناهی باشد. (تبرائی، ۱۳۹۶: ۵۵۰)

«کثیر نیست و هیچ چیز نمی تواند او را محدود کند، پس به واسطه خودش با دیگری حدی ندارد؛ زیرا دارای اجزاء نیست.» (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۳۳)

وی واحد را بی شکل می داند که در عین حال نیازمند هیچ شکلی نیست و همه اشکال معقول از او ناشی می شوند. از آنجا که او همه چیز را پدید آورده، باید نامتناهی باشد و چون نامتناهی است، اندازه و بزرگی ندارد، بلکه او خود، پدیدآورنده اندازه و بزرگی است. او معتقد است که هر قیدی باعث می شود احد از مقام خود تنزل کند، بنابراین تأکید می کند احد هیچ گونه شکل و صورت و حد و مرزی ندارد و هر چه را با اطلاق و عدم تناهی او منافات داشته باشد، از او سلب می کند. دغدغه او حفظ ساحت احد به نحو مطلق و بدون هیچ گونه حد و تعینی است. (آرمسترانگ، ۲۰۰۸: ۲۴۱)

۱-۲-۳. سعه وجودی و تشکیک واحد

نزد افلوپین هر موجودی به علت «واحد» موجود است و اگر در اشیا واحد موجود نباشد، نمی توانند موجود باشند. «هر چیزی که واحد نامیده می شود از وحدت به اندازه ماهیت واقعی خودش سهم دارد و هر چه هستی بالاتر باشد، سهمش از وحدت بیشتر است.» (افلوپین، ۱۹۵۲: ۳۵۴)

البته با تأمل در انشادهای تشکیک در مراتب می توان به تشکیک در مظاهر رسید. وی کثرات عالم طبیعت را اصلاً موجود نامیده، بلکه دون وجود دانسته است. به تعبیر دیگر این کثرات به این دلیل سایه های حقیقت هستند که چیزی جز ربط به علت خود نیستند. چیزهایی که دیگران آنها را دارای بیشترین هستی می دانند، نیستی شان بیشتر از چیزهای دیگر است. اصل نخستین برتر از هستی و علت هستی است. (همان، ۲۳۳)

از نگاه کارل یاسپرس واحد افلوپین:



هیچ یک از چیزهایی که پس از او هستند، نیست، وقتی برابر ما حضور می‌یابد، باید درنگ کنیم و بادقت در او، در شگفتی فرو رویم... چیزهایی که بعد از واحد هستند، شیخ و تصویر مبهمی از واحد هستند، بنابراین برای شناخت واحد باید در این تصاویر و سایه‌ها دقیق شویم. و واحد را با تأمل در آنها بشناسیم. (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۲۷ و ۲۸)

۱-۲-۴. فیاض بودن واحد

از نظر افلوپتین عالم بالضروره از خدا ناشی یا صادر می‌شود؛ زیرا اصل ضرورت این است که کمتر کامل از کامل‌تر صادر شده، بنابراین آفرینش از عدم رار مد می‌کند. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۵۳۷)

در واقع از نگاه ایشان اگر احد همیشه در غیبت می‌ماند و تجلی نمی‌کرد، کثرتی ایجاد نمی‌شد. پس اگر واحد پنهان می‌ماند همه چیزهای دیگر نیز پنهان می‌ماندند. و هیچ چیز موجود نمی‌شد و به تبع آن از کثرت اشیا زمینی نیز اثری نبود. وی برای نشان دادن فیضان از تمثیل‌هایی خورشید و شعاع، آتش و حرارت بهره می‌گیرد:

آنچه پدید می‌آید، چگونه پدید می‌آید و به چه عنوان باید تصورش کرد؟ این چیز دوم گرد او را فرا می‌گیرد و هاله‌ای است از درخششی که در او می‌تابد، در حالی که او ساکن است. هر موجودی تا هنگامی که هست از ذاتش موجودی که بیرون از اوست، بالضروره واقعیت می‌یابد. برای مثال، آتش باعث واقعیت یافتن گرمایی می‌شود که از آن به‌دست آمده و برف نیز سردی را بیرون از خودش می‌دهد و مواد خوشبو نیز بوی خوش از خود ساطع می‌کنند. (افلوپتین، ۱۹۵۲: ۲۱۱)

وی در جریان فیضان هیچ‌گونه حلول و اتحادی را نمی‌پذیرد و معتقد است که مبدأ همواره در خویشتن می‌ماند:

پس او باید همیشه نزد خود، تقسیم‌ناپذیر باشد، حتی زمانی که چیزهای کثیر در طلب او هستند. هر چیزی از او بهره‌مند می‌شود، از تماشای بهره‌مند می‌شود، اما مانند اینکه از او بهره‌مند نمی‌شود؛ زیرا احد نزد خود باقی می‌ماند، اما در عین حال تماشای نزد چیزهای دیگر هم حضور دارد. (همان: ۳۰۱)

از این‌رو هستی در اثر برون‌ریزی قدرت و حیات از احد ایجاد می‌شوند و این امر به‌خودی خود و به‌طور ضروری اتفاق می‌افتد. در این صدور، عقل از احد فیضان می‌یابد و دوباره عقل به احد باز می‌گردد. بر اساس این دیدگاه، تمام موجودات، فعالیتی دوگانه دارند؛ فعالیت درونی که جوهر حقیقی هر چیز را تشکیل می‌دهد و فعالیت بیرونی یعنی چیزی که تصویری از شیء می‌باشد. (ریزمن - کیدر، ۲۰۰۶: ۳۷۹)



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوپین و علامه طباطبایی

۱-۲-۵. بساطت واحد

قبل از افلوپین پیروان ارسطو مانند آلکینوس و نومینوس به یک مبدأ عالی بسیط اعتقاد داشتند و این مبدأ را مانند ارسطو یک مبدأ عقلانی می‌دانستند. اما افلوپین عقل را فروتر از واحد می‌دانست و هر عقلی را متضمن کثرت می‌دانست، بنابراین از نظر وی واحد نمی‌توانست همان عقل باشد. واحد هم به طور مطلق بسیط و هم به طور مطلق یگانه است، یعنی تنها یک مبدأ وجود دارد که می‌تواند به طور مطلق بسیط باشد و این مبدأ هیچ‌گونه تغییری یا محدودیتی ندارد. (امیلسون، ۱۹۹۹: ۳۶۶ و ۳۶۷)

۱-۲-۶. ناشناختنی بودن واحد

از نظر افلوپین چون احد فوق هستی است، پس کسی نمی‌تواند بر او محیط شود و دور از عقل است که کسی بخواهد بر ذات احاطه‌ناپذیر احد، محیط گردد. از نظر افلوپین چون درباره احد چیزی نمی‌توان گفت، پس صحبت کردن در مورد چگونه بودن او نیز اشتباه است و چون ما نمی‌دانیم در مواقع نیاز چگونه به او اشاره کنیم، ناچار نامی به او می‌دهیم. بنابراین با شنیدن نمی‌توان احد را فهمید و اگر برخوردی با او امکان‌پذیر باشد، از طریق دیدن است، هرچند دیدن هم نمی‌تواند به شناختن احد کمک کند. (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۱۱)

احد افلوپین فراتر از فهم و زبان است؛ زیرا غیرممکن است یک ماهیت بی‌حد را ادراک کنیم، پس ماورای فهم است و غیرقابل توصیف می‌باشد. از آنجا که احد، ماورای فهم است، بنابراین فراتر از شناخت است و چون راهی برای شناخت او نیست، بنابراین راهی وجود ندارد تا در مورد او حرف بزنیم. اگر بخواهیم دقیق سخن گوئیم حتی اصطلاحات خیر و احد را نباید درباره نخستین به کار برد. از نظر افلوپین، احد بیشتر با عبارات منفی ادراک می‌شود و با تعابیر منفی توصیف می‌گردد؛ زیرا احد بدون شکل، بدون آگاهی، بدون وجود، بدون محدودیت و بدون ابعاد می‌داند. بنابراین زبان نمی‌تواند ذات احد را آشکار کند. (استاماتلوس، ۲۰۰۷: ۳۳)

۲. چگونگی ربط واحد و کثیر در دیدگاه افلوپین

نزد افلوپین اگر بعد از نخستین، چیزی هست باید از نخستین ناشی شود و یا میان آن دو واسطه‌ای باشد و آن از طریق واسطه، ناشی از نخستین باشد. افلوپین، نخستین را بسیط و واحد به معنای راستین می‌داند. (افلوپین، ۱۹۵۲: ۲۲۸)

افلوپین، واحد را بسیط می‌داند و به همین دلیل معتقد است واحد جسم نیست؛ زیرا از نظر وی اگر موجودی جسم



باشد به دلیل ترکیب و نیازمندی نمی تواند علت نخستین باشد. آنچه موجب پدید آمدن چیزهای دیگر از واحد می شود، کمال آن است. از نظر وی، نخستین چون رسیده و کامل است، باید از آن چیز دیگری پدید آید و آنچه از واحد پدید می آید، کثیر است و نمی تواند بسیط باشد؛ زیرا در این صورت عین نخستین خواهد بود، بنابراین بالضروره باید کثیر باشد. پرسشی که اینجا مطرح می شود این است که این کثیر چگونه از نخستین که بسیط است، صادر می شود؟ یا به بیان دیگر چگونه ممکن است که از این واحد که خود بسیط است و هیچ گونه اختلاف و دوئیتی را در بر ندارد، چیزهای کثیر پدید آیند؟ (همان: ۲۲۷) افلوطین کوشیده به این مسائل به شیوه خود و با توسل به نظریه های تجلی، صدور و اقامیم سه گانه پاسخ دهد. (مجتهدی، ۱۳۹۴: ۱۴۰) افلوطین در بیان چگونگی پیدایش کثرت از وحدت به ویژگی فیاض بودن احد اشاره می کند. نظریه فیض، بیانگر رابطه کثرات با وحدت و توصیف نوعی فرایند آفرینش است. (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۶۷) تصور فیضان و صدور، تنها بر اساس نوعی نظرگاه خاص از عالم، معنی می یابد که در آن هیچ جایگاهی برای اعتقاد به معمار و صانع نیست و به هیچ وجه پذیرفته نمی شود که عاملی از این قبیل، عالم را از آشوب رها ساخته و آن را منظم و غایت مند کرده باشد. افلوطین می گوید به گونه ای، تصویری از فیضان و تجلی را با مثال های ساده به ذهن القا کند. از نظر او، تجلی نوعی پرتوافکنی است، بدون آنکه حرکتی در آن باشد. احد، ثابت و بی حرکت است و الزاماً نه تولید می کند، نه می سازد و نه خلق می کند، بلکه صرفاً نوربخش است. (مجتهدی، ۱۳۹۴: ۱۰۳ و ۱۰۴) از جمله ویژگی های فیض می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ضروری بودن و ذاتی بودن فیضان احد: احد چون پر و کامل است، اقتضای فیضان به چیزهای دیگر دارد و این فیضان، ذاتی احد است و بالضروره انجام می شود. از نظر افلوطین آنچه پدید می آید، هاله ای از درخششی است که از احد می تابد. هر موجودی بالضروره تا زمانی که هست از ذاتش موجودی که در واقع تصویری از اوست، واقعیت می یابد. (افلوطین، ۱۹۵۲: ۲۱۱)

۲. نفی کاهش پذیری و تغییر: افلوطین احد را نوربخش می داند، بدون اینکه چیزی از آن جدا یا کاسته شود. البته نور از آن ساطع می شود، همان گونه که سرما از برف و یا رایحه عطرها از منشأ معطر برمی خیزد. احد در تجلی و فیضان است، بدون اینکه تغییری در آن پدید آید و یا چیزی از آن کم شود. بهترین مثالی که در این مورد نزد افلوطین دیده



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی

می‌شود، مثال دایره و شعاع‌های آن است. نقطه مرکزی دایره که منشأ شعاع‌های آن است، شعاع از مرکز بهره‌مند می‌گردد، بدون آنکه در مرکز، هیچ‌گونه حرکت و تغییری دیده شود. (مجتهدی، ۱۳۹۴: ۱۰۴)

۳. ازلی بودن آفرینش: از نظر افلوطین پدید آمدن در زمان صورت نمی‌گیرد؛ زیرا در اینجا صحبت از احد یعنی موجود ازلی و ابدی است و دلیل اینکه از علت و معلول و پدید آمدن صحبت می‌شود این است که رابطه میان علت و معلول مشخص شود و همچنین معلوم گردد چرا یکی نخستین و دیگری دوم می‌باشد؛ زیرا نخستین در پدید آمدن چیزهایی که بعد از اوست حرکت نمی‌کند. از نظر افلوطین آنچه به نحو ازلی و ابدی، کامل است، به نحو ازلی و ابدی چیزی ازلی و ابدی تولید می‌کند، اما آنچه تولید شده، فروتر از اوست. (افلوطین، ۱۹۵۲: ۲۱۱)

۳. احد و اوصاف احد در تفکر علامه طباطبایی

احدیت یا یگانگی ذات واجب، بیانگر عدم امکان فرض هر گونه تغییر و دگرگونی در اوست. بنابراین واجب‌الوجود، واجب از جمیع جهات است؛ زیرا وجود واجب به سبب صرف بودنش هر کمال مفروضی را داراست و در نتیجه، فعلیت محض است. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۴۲ و ۴۳) لفظ احد در جملات اثباتی فقط در مورد خداوند به کار رفته، بنابراین بازگشت ماسوی الله در تمام نیازهای وجودی‌اش به سوی اوست و همچنین احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست و این توحید قرآنی، توحیدی است که به خود قرآن کریم مختص می‌باشد و کلمه «احد» در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که نه در خارج و نه در ذهن، قابل کثرت و تعدد نبوده و اصولاً داخل اعداد نمی‌شود. (علامه طباطبایی، بی تا؛ ج، ۲۰: ۶۶۹ و ۶۷۰) بنابراین احد، وحدت محضی است که برابر آن، کثرتی قرار نمی‌گیرد؛ از این رو ذاتاً بسیط می‌باشد و به همین دلیل لفظ احد تنها در مورد خداوند استعمال می‌شود. از آنجا که ذات خداوند، بسیط است، بنابراین برای ذات خداوند سبحان، اساساً کثرت فرض نمی‌شود. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۶۲)

علامه طباطبایی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم بعد از اثبات یکتایی خدا و نفی کثرت، مدعی است که خداوند در عین بساطت، تمام کمالات هستی را داراست. علامه از هستی بخش بودن خداوند برای اثبات این مطلب استفاده می‌کند. دلیل علامه این است که خداوند، علت فاعلی است، بنابراین باید تمام کمالاتی را که به معلولات خود اعطاء می‌کند، دارا باشد. نتیجه اینکه بخشاینده هستی، همه کمالات هستی را داراست. همچنین علامه با اثبات اینکه واقعیت مطلق از آن خداوند است، نتیجه می‌گیرد هر کمال و فعلیت واقعی نیز از آن خداوند می‌باشد. به عنوان



مثال در موجودات، صفت کمالی به نام علم داریم و علم، واقعیت دارد، بنابراین این علم، معلول خداوند است و همه کمالات و صفاتی که وجود خارجی دارند به طور اطلاق برای خداوند ثابت هستند و صفاتی که موجود نیستند مانند جهل و عجز از ذات حق سلب می شوند. (علامه طباطبایی، بی تا؛ الف: ۱۷۹-۱۶۵) البته علامه صفات کمالی را عین ذات حق تعالی می داند نه خارج از او. (همان: ۱۸۰) علامه با استناد به آیات قرآن معتقد است خدای تعالی در ذات و در صفاتش به هیچ حدی محدود نیست، بنابراین او وحدتی را داراست که آن وحدت بر هر چیز دیگری قاهر است و به همین دلیل بر آن احاطه هم دارد. بنابراین صفات خدای تعالی عین ذات اوست و همچنین هر یک از صفاتش، عین صفت دیگر اوست و تمایز میان آنها تمایز مفهومی می باشد. معنای صفت احدیت نیز همین است که واحد از هیچ جهتی از جهات منقسم نمی گردد و نه در خارج و نه در ذهن متکثر نمی گردد. (علامه طباطبایی، بی تا؛ ج، ۸: ۴۵۹)

علامه طباطبایی در رسائل توحیدیه، ذات واجب را از همه قیود منزه می داند، چون وجود واجب، صرف و خالص است، بنابراین نامحدود می باشد و در نتیجه از هر نوع تعیین اسمی و وصفی و هر نوع تقیید مفهومی منزه است. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۶) علامه در بررسی های اسلامی معتقد است حتی عدم تناهی را هم باید به عنوان صفت از واحد نفی کر، وی ذات مقدس را بالاتر از هر اسم و رسمی و حتی بالاتر از توصیف نامتناهی می داند. (علامه طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱، ۵۴) ایشان برای اثبات این مطلب شواهدی از آیات قرآن و روایات بیان می کند. علامه، شواهد کتاب و سنت را در شش گروه دسته بندی می کند. در گروه اول با استناد به آیات قرآن، تنزه ذات خداوند را اثبات می کند و در گروه های بعدی شواهدی از روایات را بیان می کند. علامه در گروه اول با توسل به صفاتی چون رحمان، رحیم، مالک، عزیز، حکیم، غفور که خداوند در قرآن به خود نسبت داده است، وابستگی موجودات به خداوند سبحان و در نتیجه وحدت حقه خداوند را اثبات می کند. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۹-۱۷) وی با استفاده از آیات و با توجه به رابطه میان خداوند و موجودات در صدد اثبات وحدت حقه خداوند بر می آید و با استناد به آیات اثبات می کند که در جهان و در عالم واقع، وجود حقیقی داریم که همان واجب است و بقیه موجودات، وجودات رابطی هستند که هیچ گونه استقلالی از خود ندارند و فرض کثرت، امری موهوم و خیالی است. (همان: ۱۸)

علامه طباطبایی صفات واجب را به دو دسته تقسیم کرده است: ۱. صفات ذاتی که برای اثبات آن نیاز به هیچ امری خارج از ذات خداوند نیست؛ ۲. صفات فعلیه که اتصاف به آنها نیازمند امری خارج از ذات خداوند است، مانند



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی

خالق، رازق، مالک. (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۶۰) ایشان با برشمردن اوصاف الهی که در آیات قرآن آمده، معتقد است به واسطه وحدت حقه خداوند هر آنچه غیر اوست به او وابسته می‌باشد. (علامه طباطبایی، بی تا: ۱۷ و ۱۸) علامه در رسائل توحیدیه استدلال زیر را می‌آورد:

یک رابطه واقعی که به لحاظ ذات شیء برقرار است، مانند آفرینش خداوند سبحان و مالکیت او نسبت به ذات شیء، باید در مقام ذات آن شیء، تحقق داشته باشد و چون این نسبت‌ها، وجودهای رابط هستند، بدون دو طرف خود، تحقق نمی‌یابند. از این رو، قطعاً آن طرف دیگر نسبت یعنی منسوب‌الیه نیز در ذات آن شیء حضور دارد و در نتیجه، به‌طور حتم باید یکی وابسته به ذات دیگر باشد؛ زیرا در غیر این صورت، دو چیز، یک چیز خواهد بود، و این نشدنی است. بنابراین مالکیت خداوند نسبت به موجودات، همان نحوه قیام و وابستگی گوهر و ذات آنها به خداوند سبحان می‌باشد و همین بیان درباره دیگر معانی و نسبت‌ها نیز جاری است. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۹)

پس واجب تعالی، حقیقت وجود است، حقیقتی صرف و بدون ثانی و همین امر برای اثبات وحدت حقه او کافی است؛ وحدتی که حتی فرض راه یافتن کثرت را در آن نمی‌توان مطرح کرد؛ زیرا هر چیزی را به‌عنوان دوم برای او فرض کنیم، به آن بازمی‌گردد. (علامه طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۵۷) علامه طباطبایی برای اثبات وحدت حقه خداوند معتقد است که وحدت حقه، وحدت عددی نیست و با توجه به روایات، در کنار خداوند سبحان، وجودی نیست مگر آنکه وابسته و قائم به وجود او باشد. از آن جمله «واحد لا بعدد و واحد لا من عدد و کان الله و لا شیء معه و هو الان کما کان» (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۵) همچنین علامه روایاتی را بیان می‌کند که صفات را از ذات الله نفی می‌کند و مقصود علامه از صفات، تنها صفات حادث نیست، بلکه معتقد است با توجه به روایات، هر وصفی که ناشی از محدودیت و مغایر با ذات باشد از خداوند نفی می‌گردد.

۴. چگونگی ربط واحد و کثیر با توجه به صفات احد در دیدگاه علامه طباطبایی

از دیدگاه علامه طباطبایی، مقام واجب، مقام احدیت است که همان وجود صرف و بسیط می‌باشد. نسبت هر شیء مفروضی که ماهیت دارد، به وجود و عدم یکسان است و در تحقق ذات و هستی‌اش، محتاج خداوند می‌باشد. (علامه طباطبایی، بی تا: ۳۱۵ و ۳۱۶) در واقع واجب‌الوجود با فیوضات وجود و برکات تجلی و ظهورش، به ذات همه اشیا و آثار آنها تحقق می‌بخشد. ذات هر موجودی در پیشگاه الهی حضور دارد و وجود موجودات به عرض وجود واجب و



درخشندگی‌شان در پرتو نور واجب می‌باشد. ایجاد کردن موجودات به صورت ظهور او در مرتبه ذات و ظرف هویت آنهاست و به همین واسطه علامه اثبات می‌کند که هر کمال و زیبایی و نیکویی از آن خداوند است و منظور از نیکویی و زیبایی همان تام بودن وجود شیء و کمالات و آثار آن می‌باشد و نقص‌های امکانی و ظلمت‌های امکانی، به ماهیات امکانی آنان بازمی‌گردد. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۵: ۴۴-۴۲)

علامه طباطبایی در کتاب نهاییه، صادر اول را جلوه و شعاعی از وجود واجب تعالی و نیازمند و وابسته به او می‌داند که هیچ نحوه استقلالی از ذات واجب ندارد. بنابراین صادر اول توأم با نقصان ذاتی و محدودیت امکانی می‌باشد و این محدودیت امکانی متعین‌کننده مرتبه وجودی و مستلزم ماهیت امکانی است. (علامه طباطبایی، بی‌تا؛ ب: ۳۱۶) تمام اجزای عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است، به یکدیگر مرتبط و مانند است، به نحوی که ایجاد جزئی از آن، مستلزم ایجاد و صنع همه آن است و اصلاح جزئی از آن به اصلاح همه آن مربوط می‌باشد. و لازمه این ارتباط آن نیست که جمیع موجودات مانند هم و ربطشان به یکدیگر، تساوی و تماثل باشد؛ زیرا اگر همه اجزای عالم مانند هم بودند، عالمی به وجود نمی‌آمد، بلکه تنها یک موجود تحقق می‌یافت؛ از این رو حکمت الهی اقتضا دارد که این موجودات از نظر کمال و نقص و وجدان مراتب وجود و فقدان آن و قابلیت رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن مختلف باشند. (علامه طباطبایی، بی‌تا؛ ج، ۸: ۴۴) در نهایت هر چند علامه طباطبایی تحت تأثیر حکمت صدرایی در مبحث تشکیک وجود قرار دارد، اما ریشه کثرت در جهان طبیعت را نه در عقل، بلکه در اسماء الهی جستجو کرد که در این زمینه علامه با استناد به آیات قرآن، از جمله آیات خزاین و أمر، اختلاف در عوالم و مراتب وجود را به ظهور و بطون می‌داند و با استفاده از این آیات، کمالات وجودی ذات حق را اثبات می‌کند. علامه حقیقت وجود را امری عینی می‌داند که دربردارنده همه تعینات و تشخصات موجودات است، اما در عین حال واحد و هم ظاهر و هم باطن است. مقام بطون، همان حق است و مقام ظهور آن، خلق می‌باشد و بر این اساس، وجود، امری است که هم واحد و هم کثیر می‌باشد.

۵. مقایسه و ارزیابی

دیدگاه افلوطین و علامه طباطبایی درباره موضوع نسبت واحد و کثیر (با تکیه بر مفهوم واحد) را می‌توان در قالب وجوه اشتراک و افتراق به شرح ذیل مقایسه نمود.



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی

۱-۵. وجوه اشتراک

۱. افلوطین و علامه طباطبایی واحد را بسیط می دانند؛
۲. افلوطین و علامه طباطبایی واحد را جسم نمی دانند؛
۳. افلوطین و علامه طباطبایی واحد را واجد کمالات می دانند؛
۴. از نظر افلوطین و علامه طباطبایی، واحد چون بسیط است و موجودات عالم متکثر هستند، بنابراین باید دنبال راه حلی برای ربط کثیر به واحد بود؛
۵. هر دو متفکر به سیر صعودی و نزولی در ربط واحد و کثیر توجه داشته اند؛
۶. هر دو متفکر، کثرت را متأخر از وحدت می دانند؛
۷. با توجه به دیدگاه هر دو متفکر، نخستین صادر، ویژگی وحدت در عین کثرت دارد؛
۸. از نظر هر دو متفکر در ربط واحد و کثیر، کاهش پذیری و تغییر وجود ندارد.

۲-۵. وجوه افتراق

۱. روش افلوطین برای اثبات احد و بیان صفات و ویژگی های احد روش سلبی است، به این معنا که افلوطین صفات را از ذات خداوند سلب می کند. از نظر وی چون خدا فوق صفات و منشأ همه صفات می باشد، بنابراین هیچ صفتی را نمی توان به خداوند نسبت داد. وی احد را «لایوصف» می داند، چنان که هیچ وصفی را نمی توان به او نسبت داد، از آن جمله احد را فاقد هرگونه تعیین و شکل و صورت می پندارد. افلوطین حیات را از احد نفی می کند و با استناد به بساطت احد حتی اندیشیدن را از احد نفی می کند. وی معتقد است چون ذات احد، بسیط است، اگر به خود بیندیشد به متعلق شناخت نیاز خواهد داشت و در نتیجه کثرت به ذاتش راه می یابد و چون ذات احد، بسیط است، بنابراین به خود نمی اندیشد. افلوطین واحد را ازلی و ابدی و نامتناهی می داند؛ یعنی زمان و محدودیت و تنهایی را از واحد سلب می کند. اما روش علامه طباطبایی برای اثبات احد و صفات و ویژگی های احد، اثباتی است. وی همه صفاتی را که وجود دارند، به طور اطلاق برای خداوند ثابت می داند و صفات کمالی را عین ذات حق تعالی و نه خارج از ذات می داند. از نظر علامه هر یک از صفات واجب، عین صفت دیگر می باشد و تمایز میان آنها، تمایز مفهومی است. علامه در کتاب رسائل توحیدی، وحدت حقه وجود و توحید اطلاقی ذات اقدس



اله را با استناد به آیات و روایات اثبات می‌کند و اسامی و اوصاف ذات حق را که معنای وصفی دارند، برمی‌شمارد؛ از آن جمله: اله، أحد، اول، آخر، اعلی، اکرم، اعلم، ارحم‌الرحمین، احکم‌الحاکمین، احسن‌الخالقین، اهل‌التقوی، اهل‌المغفره. همچنین اسمایی را نام می‌برد که به‌صورت فعل آمده‌اند؛ از جمله: حافظ، فاعل، فعال ما یرید، قائم بالقسط، کاتب، وارث، منتقم. بنابراین از نظر علامه اسامی ذات حق دربردارنده معانی ثبوتی هستند، نه معانی سلبی. وی آنها را از جنس مفاهیمی می‌داند که ادراک و تعقل می‌کنیم و به همین دلیل برخی صفات واجب را ثبوتی و برخی را سلبی می‌داند و نفی برخی صفات از ذات را به دلیل توحید ذات خدا می‌داند و چون صفات سلبی، سلب نقص و محدودیت هستند به نوعی به اثبات بازمی‌گردند.

۲. افلوطین احد را فوق وجود می‌داند و در واقع وجود را از احد سلب می‌کند؛ زیرا وی واحد را هستی‌بخش و علت وجود و نه خود وجود می‌داند. اما علامه طباطبایی معتقد است ذات الله، وجود صرف است و هر کمال وجودی را دارا می‌باشد.

۳. افلوطین وحدت احد را حقیقی می‌داند و تکثر و کثرت را از احد سلب می‌کند. البته معتقد است که واحد هر گونه کثرتی را در بر می‌گیرد؛ علت کثرت است. وی واحد را بسیط می‌داند و به همین دلیل آن را واحد می‌داند؛ زیرا لازمه بساطت، وحدت است. البته بساطت احد، امری سلبی است و در واقع افلوطین کثرت را از احد سلب می‌کند. علامه طباطبایی نیز ذات حق را واحد می‌داند. وی در کتاب رساله توحید، وحدت حقیقت وجود را به صورت وحدت حقه می‌داند و بر این اساس، حقیقت وجود را دارای هر کمال واقعی و بلکه عین کمال واقعی می‌داند. و این نوع وحدت، وحدت عددی نیست، بلکه وحدت مطلقه، از هر گونه اطلاق و تقییدی منزّه است. علامه با استناد به آیات قرآن و روایات به توحید اطلاق واجب معتقد است. علامه هم واحد را بسیط می‌داند، اما بساطت واحد را نه از جنبه سلب کثرت بلکه با نظر به اطلاق واجب می‌داند.

۴. روش افلوطین در تنزیه احد با توجه به عقل و گاهی استعاره و تمثیل است، اما روش علامه طباطبایی تبیین عقلانی، همراه با استناد به وحی و منابع و متون دینی است.



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوپین و علامه طباطبایی

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت می‌توان گفت افلوپین در مبحث واحد، تحت تأثیر افلاطون و در بعضی مبانی، تحت تأثیر ارسطو قرار دارد و با بهره‌گیری از عقل و گاه تمثیل، بدون استناد به کلام الهی به دنبال اثبات واحد و ویژگی‌های واحد است و به نظر می‌رسد که واحد افلوپین را نمی‌توان همان خدای ادیان نامید، چون وی هیچ تصویری از صانع و خالق ندارد و معتقد است هستی از واحد، بدون اراده و اختیار و بدون علم، فیضان می‌یابد؛ واحدی که خود، وجود نیست و فراتر از وجود است و او را جز با استفاده از تمثیل به هیچ نامی نمی‌توان خواند. نوع کثیر شدن واحد نزد افلوپین با توجه به صفات واحد، به روش فیضان است و به نظر می‌رسد وی نخستین فیلسوفی است که رابطه واحد و کثیر را به این صورت تفسیر کرده است. افلوپین در صدور عالم، تجلی و رجعت به واحد را در نظر دارد. وی برای اثبات این تجلی به تمثیل و تشبیه و نفی و سلب و تنزیه رجوع می‌کند. البته از نظر افلوپین این امر می‌تواند منبعی باشد تا با توسل به ریاضت و مجاهدت و بدون استناد به عقل و استدلال به نوعی شهود درباره واحد، دست یافت. حال آنکه، علامه طباطبایی با استناد به آیات و روایات به برهان صدیقین درباره احد و صفات احد دست یافته است. علامه با این روش خدا را وجودی می‌داند که واجب‌الوجود بالذات است و با اراده و اختیار و با علم اجمالی در عین علم تفضیلی به ممکنات، عالم است. علامه طباطبایی با توجه به نوع نگاه به واجب و صفات واجب، رابطه جهان هستی با خداوند را رابطه مخلوق با خالق می‌داند. واجب، چون از ماده منزّه است، هم به خود، علم حضوری دارد و هم همه هستی برای او معلوم به علم حضوری می‌باشد.



منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آرمسترانگ، ای.اچ (۱۳۸۴)، «واحد و عقل در نظام فلسفی افلوپین»، ترجمه سعید رحیمیان، مجموعه مقالات پیرامون فلسفه غرب، قم: بوستان کتاب.
۳. بدوی، عبدالرحمان (۱۹۸۴)، موسوعة الفلسفه، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۴. بریه، امیل (۱۳۷۴)، تاریخ فلسفه، ترجمه علی مراد داوری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. تیرایی، مهناز (۱۳۹۹)، «بررسی آثار پروکلس بر مفهوم‌سازی فارابی و ابن‌سینا از واجب‌الوجود»، فلسفه دین، دوره ۱۷، شماره ۲.
۶. تیرائی، مهناز (۱۳۹۶)، «نسبت مفهوم واجب‌الوجود فارابی با احد افلوپین»، فلسفه دین، دوره ۱۴، شماره ۳.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، عین نضاح تحریر تمهید القواعد، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حنا الفاخوری، خلیل الجر (۱۳۵۸)، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: کتاب زمان.
۹. رحیمیان، سعید، (۱۳۷۴)، مجموعه مقالات پیرامون فلسفه غرب، چاپ اول، قم: بوستان کتاب.
۱۰. ژیلسون، اتین (۱۳۸۸)، خدا و فلسفه، ترجمه شهرام پازوکی، تهران: حقیقت.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸۸)، بررسی های اسلامی، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
۱۲. _____، (۱۳۹۵)، رسائل توحیدی، ترجمه و تحقیق دکتر علی شیروانی، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
۱۳. _____، (۱۴۱۶)، بدایه الحکمه، چاپ چهاردهم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. _____، [بی‌تا؛ الف]، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
۱۵. _____، [بی‌تا؛ ب]، نهایة الحکمه، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۶. _____، [بی‌تا؛ ج]، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۲، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۹، ۲۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. _____، (۱۴۱۹)، الرسائل توحیدی، بیروت: مؤسسه النعمان.
۱۸. _____، (۱۳۸۶)، شیعه در اسلام، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، قم: انتشارات بوستان کتاب.
۱۹. فروغی، محمدعلی (۱۳۶۱)، سیر حکمت در اروپا، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۲۰. فلوطین (۱۳۸۰)، دوره آثار فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۲۱. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه یونان و روم، سید جلال‌الدین مجتوی، جلد ۱، تهران: انتشارات سروش.



خوانشی بر مقایسه نسبت واحد و کثیر با تکیه بر مفهوم واحد و احد در نظام فکری افلوطین و علامه طباطبایی

۲۲. مجتهدی، کریم (۱۳۹۴)، افلاطونیان متأخر از ادريس تا ويكتور كوزن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۳. وال، ژان (۱۳۷۰)، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۴. یاسپرس، کارل (۱۳۶۳)، فلوطین، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

